

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۱، ش ۳ (پیاپی ۲۴)، زمستان ۱۳۹۹

صص: ۸۶-۷۳

شاپا: ۸۴۵۷-۲۲۵۱

بررسی الهی‌نامه عطار با رویکرد غنایی

عاطفه عزیزی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران

دکتر بتول فخراسلام (نویسنده‌ی مسئول)

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران

چکیده

فریدالدین محمدبن ابراهیم نیشابوری شاعر و عارف بزرگ در آثارش همچون الهی‌نامه و منطق الطیر به بیان مسائل عرفانی پرداخته است. این پیر طریقت و سالک طریق حق با گذر از هفت شهر عشق و بعد از تجربه عشق الهی و قرار گرفتن در پرتو محبت الهی با زبانی نرم و محبت‌آمیز، مخاطب خویش را با خود همراه می‌کند. عطار که خود عاشقی درد کشیده است، اشعارش از اشک و آتش و درد برخاسته است، او چون روانشناس و طبیبی حاذق این مسائل عرفانی را چنان عاشقانه بیان می‌کند تا ذهن شنونده پذیرای آن باشد. از آنجا که عطار نگاهی ویژه به عشق دارد، در بیان مطالبش از آن بسیار بهره جسته است و عشق پیرنگ اغلب حکایت‌ها و اشعار اوست. در این مقاله به الهی‌نامه با رویکرد غنایی پرداخته شده است. از لحاظ محتوایی و صوری مواردی چون مناجات‌ها، حکایت‌هایی با محتوای عاشقانه، حسرت و افسوس و تفکر خیامی، فخریه، حسرت بر گذشته و جوانی در این مطالعه، مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: شعر غنایی، ادبیات عرفانی، عطار، الهی‌نامه

۱- مقدمه

شعر غنایی به واسطه نشأت گرفتن از درون و ضمیر انسان، علاوه بر بیان آنچه در ضمیرناخودآگاه فرد می‌گذرد، به واسطه تأثیرگذاری، می‌تواند نقش پیام‌رسانی را نیز ایفا کند. عطار بزرگ به واسطه‌ی سرودن شعر غنایی، نقش معلم عاشقی را دارد که حماسه‌ی روحی را می‌آفریند که برای پرواز و اوج گرفتن باید بندها را پاره کند. او در الهی‌نامه علایق انسان و موانع رسیدن به عشق الهی را بیان می‌کند. او با خَلق پدری مهربان، راه‌گذر از این موانع را آموزش می‌دهد و با بیان داستان در داستان و با تمثیل‌های قابل درک برای هر ذهن و هر قشری، دالان‌های تو در تویی را می‌آفریند تا راه‌های گذر از این موانع را بهتر نشان دهد. در حکایت‌های او همه جای دارند، از عشق شیطان، درویش، صوفی، زن، مورچه و خورشید می‌گوید و هر عشق خالصانه‌ای را مقدس می‌داند. «تجربه‌های عرفانی احساس را اوج می‌دهد و عاطفه را به معراج می‌برد و دیدار زیبایی‌های باطنی و ماورایی ظرافت ذهن، ذوق و ضمیر و زبان را زمینه می‌شود و سلوک صوفیانه، صعود دید و دریافت و شکوفایی شعور و شناخت را از پی می‌آورد. شعر نیز در معنی اصلی خود خاستگاهی ندارد جز اوج احساس، معراج عاطفه، تعالی طبع، ظرافت ذوق، تیزی ذهن، دورپردازی دید و شکوفایی شعور» (راستگو، ۱۳۸۳: ۴۰).

بیان مسأله

چون عارفان در مقام شهود با حقایقی روبرو می‌شوند و ایشان جهان را بر طبق آن مشاهدات می‌بینند، سخنانی برای گفتن دارند که بیان از ادای آن معانی عاجز است، آن سخنان را در شمایل‌های گوناگون از نظم و نثر، کنایه و اشارات بازگو می‌کنند و به دلیل نبودن محرم اسرار و عدم درک مردمان از آن مطالب بلند، آن دیده‌ها و شنیده‌ها را با ظهوراتش در عالم ناسوت ارتباط می‌دهند و به صورت عاشق و معشوق و دلداد و محبوب به گفتار و نوشتار در می‌آورند. عطار روانشناسی است که روحیات، خواسته‌ها و مطلوب مردمان زمان خود را می‌داند و طبیبی حاذق که درد جامعه‌ی خود را می‌شناسد و معلمی عاشق که گفته‌هایش را با ملبس کردن به لطف، مهربانی و احساس و عاطفه به کام مخاطبان‌ش شیرین می‌کند. شعر عطار چون رودی است که از ایران باستان سرچشمه می‌گیرد و با گذر از مسیر اسطوره‌ها، تاریخ، روانشناسی، جامعه‌شناسی به آرامی با رنگ و بوی لطافت بر جان تشنگان می‌نشیند، او درس دشوار سلوک را با بیان داستان‌های رمزی و عاشقانه بر مریدان سهل و آسان می‌کند، ما نیز بر آن شدیم تا با بررسی جنبه‌های غنایی الهی‌نامه، گوشه‌ای از تفکرات و ذهنیات این عارف بزرگ را دریابیم و بیان کنیم.

پیشینه تحقیق

کتاب‌ها و مقالات متعددی در زمینه ادبیات غنایی و شعر عطار وجود دارد ولی تاکنون مقاله و یا کتابی از زاویه دید غنایی به بررسی و شناخت الهی‌نامه عطار نپرداخته است. مقاله‌ای با عنوان کارکرد روایی نشانه‌ها در حکایت رابعه از الهی‌نامه که توسط محسن بتلاب اکبر آبادی و احمد رضی کار شده است (ر.ک: بتلاب اکبرآبادی و رضی، ۱۳۹۲: ۱۳-۲۸). همچنین فاطمه امامی در مقاله‌ای به ساختار معنایی الهی‌نامه پرداخته است (ر.ک: امامی، ۱۳۹۲: ۱۱-۳۸). حشمت الله ریاضی در کتابی با عنوان داستان‌ها و پیام‌های عطار در منطق الطیر و الهی‌نامه از زاویه‌ی دیگر به اشعار عطار نگریسته است که عاری از دیدگاه غنایی است (۱۳۸۶).

پورنامداریان در مقاله‌ای با عنوان انواع ادبی در شعر فارسی در خصوص شعر غنایی اینگونه می‌گوید: «در شعر غنایی یا حداقل اقسامی از شعر غنایی، معنی یا موضوع سخن مقدم بر شعر وجود ندارد و آنچه مقدم بر شعر وجود دارد حالتی روحی است که تحت تأثیر برخورد با پدیده‌های طبیعت و واقعیت‌های زندگی در شاعر ایجاد می‌شود و همین احوال روحی یا احساسات و عواطف است که جریان تدریجی معنی زایی را جهت می‌دهد و در نهایت شعر را به وجود می‌آورد.» (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۱۶)

زرین کوب در کتاب با کاروان حله عطار را اینگونه معرفی می‌کند: «تصوف عطار قطع نظر از منشأ آن چیزی است که خیلی بیش از عرفان سایر متصوفه با شعر و دل سر و کار دارد و عبث نیست که شعر عطار نیز مثل عرفان او لطافت و سادگی بی‌مانند دارد و خیلی بیش از شعر سنایی و مولوی روح و ذوق را سیراب و متأثر می‌دارد.» (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۲۲۲)

شفیعی کدکنی در مقدمه خود بر کتاب الهی‌نامه، این کتاب را این‌گونه توصیف می‌کند: «در ساختار الهی‌نامه نوعی تازگی را می‌توانیم در نظر آوریم و آن برخوردی است که عطار با مفاهیمی از قبیل نفس و شیطان و عقل و علم و فقر و توحید دارد، که اینان فرزندان خلیفه‌اند و شاهزادگان، چنان که خود در همان آغاز به انسان می‌گوید.» (عطار، ۱۳۹۴: ۳۵)

۲- بحث و بررسی

۲-۱- مناجات‌های عطار

در مناجات‌های عطار با خداوند می‌توان احساس، عاطفه و صمیمیت را مشاهده کرد. از صمیم دل سخن می‌گوید و صداقت و راستی در آن موج می‌زند و آنچه را در درون دارد با زبانی ساده و گویا بر زبان می‌آورد. این مناجات‌ها و دل‌نوشته‌ها از دل بر می‌آید و بر

دل می‌نشیند. او در مناجات خود، خداوند را به اشک چشم گنهکار، آه سحرگاهی، آتش سینه صاحبِ ملامت، بادِ سرد جان کریمان، اشک یتیم، پیری که پستی خمیده دارد و به مشتاقان اسرار حقیقت و ... قسم می‌دهد. همه کس و همه چیز در شعر او جای دارند و او با دیدی فراگیر همه را بر درگاه خداوند می‌خواند، عاطفه و احساس از عمق جان او برآمده و بعد از مناجات‌های خود با خداوند، آهنگ بیدار باش را برای مخاطب خود می‌نوازد و او را دعوت به مرگ دنیایی و ترک هوی و هوس می‌کند.

خدا یا رحمت دریای عام است	وز آنجا قطره‌ای ما را تمام است
اگر آلائش خلق گنه کار	در آن دریا فرو شویی به یک بار
نگردد تیره آن دریا زمانی	ولی روشن شود کار جهانی

(عطار، ۱۳۹۴: ۱۱۳)

نه بوییدم گلی بی رنجِ خاری	نه نوشیدم شرابی بی خماری...
غم هجر از دل مهجور پرسند	درازی شب از رنجور پرسند
مرا در آتشِ هجران صبوری	بسی خوشتر که یک‌دم از تودوری

(همان: ۱۱۴)

او در مناجات‌های خود رحمانِ رحیم را عاشقانه برای بخشش گناهان می‌خواند و از درد فراق با یار دیرین سخن می‌گوید. او خداوند را با ضمیر «تو» خطاب قرار می‌دهد و در عین صمیمیت و یکی شدن و آمیخته کردن خود با معشوق نوعی احترام همراه با تعظیم در کلامش نمود دارد.

مرا شربتِ غمِ هجران تو بس	مفرّح درد بی درمان تو بس
بیا تا هر دو با هم راز گوئیم	غمِ دیرینه دل باز گوئیم
به هر دردی که از تو یادم آید	چو چنگ از هر رگی فریادم آید

(همان: ۱۱۴)

مناجات او با خداوند عاشقانه است مانند گفتگوی عاشقی که معشوق خود را منادا قرار می‌دهد، او دردمندی است که بیشتر از هر چیز در مکتب خانه خود درس عشق و عاشقی می‌دهد و ناگفته‌های دل را هویدا می‌کند. مناجات او با خداوند نیز در پایان الهی نامه با سوز و آه بیان می‌شود. در مناجات‌هایش نیز مانند حکایت‌های عاشقانه‌اش باز هم به دنبال غرق در معشوق و یکی شدن با اوست و آنچه را از خدا می‌خواهد: همه نیک و بدم ناکرده

انگار / به فضلت کن مرا بی من به یک بار

احساسات لطیف خود را چنان بر زبان می‌آورد که گویی دل پر درد او شیشه‌ای است که هر لحظه بیم شکستن آن می‌رود و از خداوند می‌خواهد که در روز پیری او را نفروشد و او را در خندق عجز نیندازد و با نیروی قهر خود او را چون موم نسازد و او را از فضل خود محروم نکند. تشبیهاتی که به کار می‌برد همه چیز را ملموس‌تر و زیباتر نشان می‌دهد و درد دل و آه درون سینه را بیشتر منتقل می‌کند. «شعر عطار در ضمن عاشقانه بودن با مطالب و نتایج عارفانه همراهند و مخلوطی از عشق و خمرمانند که مثنوی را تا سطح غزل عارفانه بالا می‌برد. در اینگونه مثنوی‌ها روایات مذکور، گویی به عنوان مشبه به کار رفته است به هر صورت، از مشبه (مطلب مورد بحث) قوی‌تر است و بدین ترتیب عطار تصویر شاعرانه‌ای خلق می‌کند که منتهایش به عرفان و تصوف می‌رسد. یعنی اینگونه روایات، آمیزه‌ای از عشق و عرفان است و چنین آمیزه‌ای از دید شاعران هم قوی است.» (اشرف زاده، ۱۳۷۳: ۴۶)

۲-۲- حکایت‌هایی با محتوای عاشقانه

پیر ما داستان‌های بسیاری در عشق نقل می‌کند، او عشق را لایق هر طبقه و هر قشری می‌داند و گویی می‌خواهد بگوید همه می‌توانند عاشق باشند و اخلاص در عشق مهم است و این اخلاص در عشق را والاتر از مسلمانی می‌داند. بیان عشق از زبان زنان و برجسته سازی آن در داستان رابعه در زمانی که زنان پرده نشین بودند، برخلاف عرف جامعه است و نشان دهنده‌ی جسارت عطار به عنوان یک عارف. در اکثر حکایت‌های عاشقانه معشوق در مرتبه‌ای بالاتر از عاشق قرار دارد، چه از نظر موقعیت اجتماعی و یا جمال که نشان دهنده‌ی کوشش و صداقتِ عاشق برای رسیدن به مرتبه‌ای والا از کمال است. توصیف جمال معشوق بدون هیچ تمتع جسمانی نشان دهنده‌ی تقابل کمال و نقصان است و نمودی از کمال حضرت حق و نقص انسان است. «عشق مهمترین رکن طریقت و مشکل‌ترین وادی است که سالک در آن گام می‌نهد. عشق در تصوف برابر عقل در فلسفه است و لذا شرح آن بسیار دشوار می‌باشد، عشق نیرویی است که طالب به مدد آن به مطلوب می‌رسد.» (شجیعی، ۱۳۷۳: ۱۶۱)

در حکایت عشق زنی به شاهزاده، به زیبایی و باریک بینی زیبایی‌های شاهزاده را بیان می‌کند و عشق زن را به زیبایی توصیف می‌کند. گویی خود نیز در آن عشق اسیر است و این عشق را در پایان به عشق حقیقی پیوند می‌زند و با زبان و دل سوخته می‌گوید:

زنی‌ام مردی چندان ندارم دلم خون‌گشت و گویی جان ندارم...
 بیا ای مرد اگر بر ما رفیقی درآموز از زنی عشق حقیقی
 (عطار، ۱۳۹۴: ۱۴۶)

«در اشعار شیخ زن، پارسایی یگانه است، قدرت تسلط بر هوای نفس خویش دارد، او می‌تواند به مرتبه قرب برسد. زیرا شرط وصول تقوی، عمل نیک و مقاومت در برابر نفس اماره است.» (شجیعی، ۱۳۷۳: ۲۹۰)

در رابطه‌ای عاشقانه، عشق صوفی بر پسر وزیر را حکایت می‌کند و در حکایتی برای عشق پسر ماه روی با درویش صاحب نظر، تشبیهات زیبایی به کار برده است. عطار که خود در عشق الهی می‌سوخ‌ت عشق را به زیبایی و با صداقت و نرمی و لطافت بیان می‌کند.

بگفتا درد من درمان ندارد که بی تو زیستن امکان ندارد
 نخواهم بی تو یک دم زندگانی مرا جانیست و بس دیگر تو دانی
 اگر می‌بخشی‌ام افتاده‌ام من واگر می‌بُکشی‌ام استاده‌ام من
 مرا بی تو نه طاقت ماند و نه تاب بکن کاری که خواهی کرد، بهشتاب
 (عطار، ۱۳۹۴: ۱۹۵)

در این حکایت، عاشق، عشق خود را کلامی و با سخنانش ابراز می‌کند و معشوق او را به میدان عمل می‌کشد. رسن در گردن او می‌اندازد و اسب را در دشتی پر خار می‌تازاند، وقتی به عشق صادق او پی می‌برد، از اسب پیاده می‌شود و با دست خود خارها را از پایش بیرون می‌کشد و این همان چیزی است که عاشق در طلب آن است و در دل آرزو می‌کند ای کاش جراحت بیشتری داشتم تا دلم آسودگی بیشتری داشته باشد و ظرافتی در گفته‌هایش به کار می‌برد که شعر را به سمت غنایی بودن سوق می‌دهد. «عشق اصلی‌ترین درون مایه شعر غنایی است، عرفا برای وصول به مقاصد اعلی یعنی قرب خداوندی، مقدمه‌ای زمینی می‌طلبند و این مقدمه‌ی زمینی، عشق به نوع مخالف است که «المجاز قنطرة الحقیقه». همین عشق است که زمینه ساز عشق الهی می‌گردد. عرفا جدای از این به نوعی سریان و گسترش عشق در ذره ذره‌ی موجودات هستی‌فائلند و هستی را بر مدار عشق می‌دانند» (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۶۸).

عطار عشق خالص مجازی را بالاتر از مسلمانانی می‌داند و چنین کسی را در پلکان راه الهی برتر و بالاتر می‌داند و این مورد را در حکایت عاشقی که عمر خطاب از او می‌خواهد مسلمان شود و عاشق فقط اقرار به عشق می‌کند، عمر خطاب نیز گردن او را می‌زند و پیامبر عمر را مورد خطاب قرار می‌دهد که او، کشته غم بود و کشتن کشته روا نیست.

غم آن عاشق و غم کشته شدن او را با این ابیات صمیمی و ساده مانند حرکت آرام یک جویبار به خواننده منتقل می‌شود.

عمر گفتش به اسلام آر اقرار جوان گفتا که هستم «عاشق زار»

دگر ره گفت «ایمانت رهاند دگر ره گفت «عاشق این چه داند»

(عطار، ۱۳۹۴: ۲۸۸)

در عشق‌های دیگر مانند عشق محمود و ایاز که چندین حکایت را به خود اختصاص داده است معمولاً ایاز با پاسخی بسیار هنرمندانه عشق محمود و خود را بیان می‌کند و در یکی از حکایت‌ها با صنعت سوال و جواب به غنایی بودن شعر کمک می‌کند. ایاز در یکی از حکایت‌ها پادشاه را شکار خود معرفی می‌کند، کنایه‌ها و تشبیهات بسیار زیبا، باریک و هنرمندانه به کار رفته است، ایاز در تشبیهی زیبا زلف خود را کمند می‌داند. پادشاه در مقابل این گفته، دست و پای او را می‌بندد و می‌گوید تو در دام من گرفتار هستی و ایاز در پاسخی باریک بینانه می‌گوید تن فرع است و اصل دل است و دل تو در دام من افتاده است. در جای دیگر در گفت و شنودهای ایاز و سلطان محمود در رابطه مالک و مملوک می‌بینیم که ایاز مقام خود را والاتر از محمود می‌بیند زیرا که حاکم بر دل محمود است. در دیدگاه عطار انسان به دو شقه می‌شود؛ روح و جسم. نعمت جسم بی‌ارزش در نظر گرفته می‌شود و به عنوان سایه و طفیلی روح بیان می‌شود، جسم خاکی غل و زنجیری است که به پای روح زده می‌شود و لذات آن نیز مانع اعتلای روح است، در این دیدگاه روح و دل به منزله‌ی قطب‌های اصلی انسان هستند. «در نظر عطار شور و شوق فطری به تسلیم در برابر عشق چندان مطرح نیست بلکه آنچه مطرح است، آرمان و کمال مطلوبی است که فقط وصول به آن و برآوردن آن شخص را سزاوار داشتن عنوان «عاشق صادق» می‌کند.» (ریتز، ۱۳۷۷: ۵۶۸)

شاهش گفتا «شکار تو کدام است؟» جوابش دادکاو محمود نام است...

شاهش گفتا «تویی افتاده در دام مرا از چه شکاری می‌نهی نام؟»
(عطار، ۱۳۹۴: ۲۰۹)

فلک را رشک می‌آید ز جاهم که من با بندگی بر شاه شاهم...
چه گر ملک تو ملک مطلق آمد ولی ملک ایازت برحق آمد
(همان: ۲۹۳)

عطار به ابلیس نیز عاشقانه می‌نگرد و در اشعاری غنایی، در دفاعِ شیطان این گونه می‌گوید: از دو چشم ابلیس جوی خون روان است و چون باران می‌گرید و در عشق ابلیس به خداوند به لطافت و زیبایی، خلوص این عشق را این گونه بیان می‌کند: که بسیاری لطف خداوند را خریدار هستند ولی او قهرش را طلبکار بود و به این دلیل در مردی بر بسیاری غالب است. در حکایتی دیگر از عشق خالصانه ابلیس به خدا می‌گوید که اگر چه لعنتی را در پی دارد ولی نزد کسی غیر از خداوند سر خم نکرد.

حکایت رابعه دختر کعب و عشق او یکی از غنایی‌ترین داستان‌های عطار است، سوز و درد و اشک عشق آن دو، دلِ هر خواننده‌ای را به درد می‌آورد. عطار مانند یک نمایش نامه نویس ابتدا بازیگران اصلی خود و عاشق و معشوق را با دقت و ظرافت معرفی و تصویرسازی می‌کند. سپس بر سر عشق زین العرب می‌رود و از عشق و سخن عشق می‌گوید. در نامه زین العرب درد عاشقانه عطار و تجربه عشق الهی او آشکار است.

الا ای غائب حاضر کجایی نه در چشم من آخر کجایی

(همان، ۳۷۷)

بکتاش بدون دیدن رابعه عاشق او می‌شود و در اینجاست که اشاره به معشوق ازلی می‌شود. شعر در این حکایت پل ارتباط عاشق و معشوق است، رابعه با گفتن شعر برای عشق خود، در این فن استاد می‌شود و شعر او، روز به روز غلام را عاشق‌تر می‌کند. عطار نیز برای معشوق ازلی خود شعر می‌گوید، آنگونه که خود شیخ می‌گوید: معشوق، عاشق خود را شکار می‌کند و این یعنی جذبه و عاشق در دام گرفتار آمده هر روز با تلاش بیشتر رسن خود را تنگ‌تر می‌کند.

دلم برخاست تا در خون نشستی ترا نادیده در جان چون نشستی

چو تو تشنه به خونِ جانی آخ چو تو در جان من پنهانی آخر

(همان، ۳۷۸)

«کلیت تمثیلی و لایه لایه این حکایت، وجود نشانه‌های زیبا شناختی - ادبی و انسجام و انتظامی که به لحاظ معنایی و روایی، پیرنگ به نشانه‌ها داده است و به تبع آن تأیید عامل نیت و جهت دهی‌ای که از گفتمان و ساختار عرفان به نشانه‌ها وارد می‌شود، این اثر را به فرایندی پویا تبدیل کرده است.» (بتلاب اکبرآبادی و رضی، ۱۳۹۲: ۱۵)

در داستان رابعه و بکتاش تشبیهات زیبا، سخنان صمیمی و عاشقانه و زبان سهل و روان به غنا و غنای شعر می‌افزاید. در این حکایت آلت موسیقی، عاشق و معشوق و صحبت‌های عاشقانه را می‌بینیم. «تعبیر زیباشناختی مانند «ترگس»، «لعل»، «مروارید

تر»، «گوی سیمین»، «کمان» و «آب خضر» که در شخصیت پردازی بکتاش و دختر کعب مورد استفاده قرار گرفته‌اند همگی در حکم نشانه‌های شمالی هستند که زبان را متوجه دلالت‌های ضمنی و اجتماعی رمزگان عشق کرده است.» (بتلاب اکبرآبادی و رضی، ۱۳۹۲: ۱۳-۲۸)

تشبیهات لطیف حتی در قسمت‌های حماسی (جنگ حارث) وجود دارد.

زمین از خصم او چون لاله زاری هوا از تیرباران ژاله باری...
چو تیغش خصم را چون گل به خون شست گلِ نصرت ز تیغ او برون رُست
(عطار، ۱۳۹۴: ۳۸۰)

«شعر غنایی به واسطه همراهی دو عنصر احساس فردی و موسیقی از آغاز مورد توجه بوده است. شعر غنایی، عالم انعکاس عواطف شخصی انسان است. در ادب غنایی بیش‌تر هائف درونی روح و اندیشه شاعر است که رشته سخن را در دست دارد.» (عبادیان، ۱۳۷۹: ۲۹)
در زمان پادشاهی با عدل و داد کعب، گرگ و میش در کنار هم زندگی می‌کنند ولی دختر همان پدر به خاطر عشق به غلامی کشته می‌شود. برادر عادل، خواهر را رگ می‌زند و غلام را در چاهی می‌افکند؟ تقابل بین قدرت و عشق و تقابل شاهزاده و غلام را مشاهده می‌کنیم، بعد از نزاع بین عشق و قدرت، عشق نیرویی برابر قدرت می‌گیرد. این تضادها و تقابل‌ها باعث شکل‌گیری حکایتی غنایی و زیبا شدن آن می‌شود.

در ابیات پایانی با تکرار کلمه آتش و اشک و خون موسیقی ایجاد می‌کند و کلام خود را متوازن و مؤکد می‌سازد، سرانجام رابعه را چنان بیان می‌کند که آتش بر دل خواننده می‌زند و درد، سوز و غم را با تمام وجود می‌توان احساس کرد. تقابل و تضاد میان دو نوع آتش به زیبایی شعر می‌افزاید و تأثیر آن را دو چندان می‌کند.

درآمد چند آتش گرد آن ماه	فروشد آن همه آتش به یک راه
یکی آتش از آن حمام ناخوش	دگر آتش آن شعرِ چو آتش
یکی آتش ز آثار جوانی	یکی آتش ز چندان خون فشانی
یکی آتش ز سوزِ عشق و غیرت	دگر آتش ز رسوایی و حیرت
یکی آتش ز بیماری و سستی	دگر آتش ز دل گرمی و سستی

(عطار، ۱۳۹۴: ۳۸۵)

اشک را به طوفانی خونبار تشبیه کرده که به باران می‌آموزد چگونه بارد و خون را به دریایی گلگون، که معلم شفق در سرخ رویی است، تشبیه کرده است و اینگونه با کلمات

زیبایی می‌آفریند. آتش، اشک و خون را به صورت مفروق در بیت‌های پشت سر هم می‌آورد. شعار همیشگی عطار در این حکایت وجود دارد، آتش، اشک و خون و در عین عاشقانه بودن، عرفانی‌ترین نیز هست. فنای در عشق همراه با اشک و خون و آتش. خون و به تبع آن مرگ تداعی‌گر فنای در حق است. «این تعبیر پایان تراژدی گونه داستان را به آغازی خوش و وصال عرفانی پیوند می‌دهد و نوعی «درد» را تداعی می‌کند که در مرکز منظومه‌ی فکری عطار قرار دارد.» (بتلاب اکبرآبادی و رضی، ۱۳۹۲: ۱۳-۲۸)

همه خامانِ عالم را بسوزم	بدین آتش که جان می‌برفروزم
همه ناشسته رویان را بشویم	از این اشک آنچه می‌آید به رویم
همه عشاق را گلگونه سازم	از این خون گر شود این راه بازم

(عطار، ۱۳۹۴: ۳۸۶)

۲-۳- جان بخشی

عطار خورشید و ماه را جان بخشیده و داستان غنایی دیگری را آفریده است. او ماه را عاشق خورشید معرفی می‌کند و از غیرت ماه نسبت به خورشید این گونه می‌گوید: که خورشید همیشه بگیرد و در پرده ابر باقی بماند تا کسی او را نبیند. عطار جهان را مورد خطاب قرار می‌دهد و آن را پرورش دهنده‌ای می‌داند که خون ما را می‌خورد و در این ابیات هنرمندانه از حالت مخاطب به غایب گذر می‌کند. او نیروی عشق را در مور، نشان می‌دهد و همت مور را در رسیدن به معشوق به ما می‌نمایاند که چگونه تلی خاک را برای رسیدن به معشوق از راه بر می‌دارد. «هدف اصلی در این اثر نیز مانند دیگر آثار عطار دیدار حق، شهود حق، رسیدن به جایگاه والای معرفت و پرواز از فرش به عرش است که یادآور حماسه‌های روحانی و عرفانی است. پهلوان این حماسه قهرمان سالکی است که در طریق سلوک گام می‌نهد. مرغ روحی که حماسه‌ساز میدان معنوی و روحانی است. آرزوی این قهرمان، دیدار با معشوق آسمانی و حقیقت نورانی است که در عالم الست با او پیمان بسته است. معشوق نامدار بی‌نشانی که با نورالله پدیدار می‌شود.» (امامی، ۱۳۹۲: ۱۱-۳۸)

۲-۴- حسرت و افسوس و تفکر خیامی

حسرت و افسوس را در حکایت قحطی و جواب دادن طاووس یمانی این گونه می‌گوید که طاووس یمانی در پاسخ کسانی که به دلیل نباریدن باران و قحطی به نزد او رفته بودند می‌گوید عجیب است که از آسمان به سبب چندین گناه سنگ نمی‌بارد و یا زمین شکافته نمی‌شود. با خواندن این ابیات آتش افسوس و حسرت را به خواننده منتقل می‌کند.

در حکایاتی با تفکرات خیامی آمیخته بودن مرگ و زندگی و اینکه طبیعت زنده از خاک مردگان است، این حکایت را برای ما بیان می‌کند که حضرت سلیمان کوزه ای طلب کرد که از خاک مردگان نباشد و حتی هنگامی که از قعر دریا خاکی را آوردند و کوزه ای ساختند، کوزه با سلیمان به سخن آمد و خود را فلان بن فلانی معرفی کرد. فلسفه مرگ و زندگی را با حسرت در حکایت مرگ زن صاحب جمال این گونه نشان می‌دهد و با آوردن ردیف دریغا احساس افسوس را هرچه تمام تر منتقل می‌کند.

چه گویم از تو از خود، دریغا
دریغا از شد و آمد دریغا

(عطار، ۱۳۹۴: ۳۲۳)

حسرت بر گذشته و جوانی

در اشعار پیر ما حسرت در گذر عمر و جوانی را می‌بینیم که با فعل گذشته آمده است. حسرت بر روزگار و گذشتن عمر، رفتن صحت و سلامتی، آمدن بیماری، رفتن جوانی و آمدن پیری، آمدن مرگ، دلی که همه خون است، اندوه و آتشی که در آن وجود دارد. عطار از دست تهی می‌گوید و جانی که در حیرت مانده است.

چو گل عمر عزیزم بر سرِ خار
به پایان بُردم و من بی سرِ کار

(همان: ۴۰۳)

۲-۵- فخریه

فخریه را که نوعی از ادبیات غنایی است در خاتمه کتاب می‌بینیم. پیر ما با انتخاب ردیف های فعلی بر قدرت و تأثیر گذاری کلام می‌افزاید و با تمام تواضع ارزش هنر خود را اینگونه عنوان می‌کند.

که کس را نیست اینجا هیچ راهی	رسانیدم سخن تا جایگاهی
چو صبح از دم یدِ بیضا نمودم	دمِ عیسی ترا پیدا نمودم
جهان چون باغِ جنت پر نگار است	ز چندین باغِ کزمن کزمن یادگار است

فلک را گوهر و اختر نبودی	مدد از بحرِ شعرم گر نبودی
ولی روشن بود این شعر جاوید...	قیامت تیره خواهد گشت خورشید
الهی نامه عطار خوانند	بزرگانی که در هفت آسمانند

(عطار، ۱۳۹۴: ۳۹۷)

«زبان عارف که دریچه‌ای است به جهان درونی او، از عناصری بی‌نهایت متنوع و

رنگارنگ شکل می‌گیرد. هر عارفی مرزهای جهان معنوی خویش را با مرزهای زبان هنری‌اش مرتبط می‌کند و تا به اعماق این زبان نرویم از تجربه‌های روحی او آگاهی نخواهیم یافت» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۳۵۷).

در پایان بعضی از حکایات با عزیزا گفتن خواننده را با خود همدل و همراه می‌کند و او را محرم خود می‌سازد و راه را برای گفتن پیام و درس هموار می‌سازد. در عین تعلیمی بودن باز هم عطار از این لفظ صمیمی برای مخاطب خود استفاده می‌کند. «در عمل رسانگی، دو قطب مثبت و منفی وجود دارد، قطب مثبت موضوع قدرت هنرمند یا متکلم است در کار ارائه موضوع به گونه‌ای که به ذهن مخاطب انتقال یابد. اما قطب منفی، نیروی شنونده است در پذیرش آن موضوع، شرط عمده این کار این است که مردم در بسیاری از تجربه‌های خود مشترک باشند و یکدیگر را از این چشم انداز بشناسند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۳۵)

تویی و نور حق آن حضرت شاه
چو آن یک یک قراضه می‌ستانی

عزیزا، پیر هیزم کش درین راه
ز حق یک یک نفس در زندگانی

(عطار، ۱۳۹۴: ۱۷۶)

گویی عطار روانشناسی ماهر است و عاشقی دل سوخته که از زبان تمام عالم چنین سخن لطیف و با عاطفه می‌گوید و سخنش به راحتی به دل خواننده می‌نشیند. عطار ادبیات غنایی، حماسی و تعلیمی را در هم آمیخته است. حس، حماسه و هدایت و شعرش می‌شود تأثیر گذارترین، مانند نصیحت پدری ضمن نوازش فرزند، برایش شعر می‌خواند و درس زندگی و عرفان می‌دهد. «در شعر حماسی تنها هنر شاعر حضور دارد، در شعر حکمی و تعلیمی هنر و جهان بینی شاعر و در شعر غنایی هنر و احساسات و عواطف شاعر حضور پیدا می‌کند و اگر در شعر غنایی معنی و جهان‌بینی شاعر هم چهره می‌نماید، این معنی و جهان بینی در خدمت بیان عواطف قرار می‌گیرد.» (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۷-۲۲)

عطار عاشق درد کشیده‌ای است که تجربیات طریق عشق را برای نامحرمان با زبان رمز و تمثیل بیان می‌کند. او عشق و زندگی را به هم پیوند می‌زند با زبانی ساده و قابل درک بیان می‌کند. «سبک بیان عطار ساده و طبیعی است. در کلام او به ندرت تکلف و تصنع می‌بینیم. زبانش گرم و دلنشین است و از الفاظ مهجور و مأنوس غالباً خالی است. در توصیف مناظر قدرت و وقت نشان می‌دهد. در بیان رمزهای عاشقی و حالت‌های روحانی سخنش قدرت شور و حال وصف نشدنی دارد. از عشق مانند درد کشیده‌ای بیان می‌کند.» (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۲۲۰)

۳- نتیجه گیری

با توجه به اینکه پایه و اساس ادبیات غنایی بر بیان احساس و عاطفه قرار می‌گیرد، در شعر عطار پیر این نمود را در بسیاری از ابیات می‌توان مشاهده کرد. از آنجا که در اشعار پیر ما مسائل عرفانی با لطیف‌ترین احساسات و عواطف بیان شده است، اغلب اشعار الهی‌نامه با توجه به محتوای عشق، مناجات‌ها، حسرت و افسوس بر جوانی و فخریه و از لحاظ صوری با توجه به تشبیهات و نوع گفتگوهای عاشقانه در زمره ادبیات غنایی قرار می‌گیرد. عطار که خود عاشقی درد کشیده است، اشعارش از اشک و آتش و درد برخاسته است، او چون روانشناس و طبیبی حاذق این مسائل عرفانی را چنان عاشقانه بیان می‌کند تا ذهن شنونده پذیرای آن باشد و چنان آرامشی را به خواننده می‌دهد که او را از دنیا می‌گسلد و با خود همراه می‌کند و اضطراب را از دل فرو می‌نشانند. او که سیراب از عشق الهی است و در دریای بی‌کرانه محبت الهی مستغرق است، آنچه را با چشم دل دیده و درک کرده است، با همان عشق و مهربانی و سوزی که حاکی از فراق است، بر زبان آورده و از هر گوشه تمثیل و حکایتی را بیان می‌کند تا شاید قطره‌ای از آن عشق الهی را به تصویر بکشد و طریقه عاشقی را به رهروان این راه نشان دهد.

منابع

- ۱- اشرف زاده، رضا. (۱۳۷۳). *تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری*. چاپ اول. تهران: نشر اساطیر
- ۲- امامی، فاطمه. (۱۳۹۲). «ساختار معنایی الهی‌نامه عطار». فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دوره ۹، ش ۳۰، صص ۳۸-۱۱.
- ۳- بتلاب اکبرآبادی، محسن، رضی، احمد. (۱۳۹۲). «کارکرد روایی نشانه‌ها در حکایت رابعه از الهی‌نامه عطار». متن‌شناسی ادب فارسی. سال ۴۹، شماره ۱، صص ۲۸-۱۳.
- ۴- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۶). «انواع ادبی در شعر فارسی». مجله علوم ادبی، سال اول، شماره سوم، صص ۲۲-۷.
- ۵- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۲). *یکصد منظومه عاشقانه*، چاپ اول. تهران: نشر چرخ.
- ۶- راستگو، سید محمد. (۱۳۸۳). *عرفان در غزل فارسی*. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۷- ریاضی، حشمت الله. (۱۳۸۶). *داستان‌ها و پیام‌های عطار در منطق الطیر و الهی‌نامه*. چاپ اول. تهران: انتشارات حقیقت.
- ۸- ریتز، هلموت. (۱۳۷۷). *دریای جان*. ترجمه دکتر عباس زریاب‌خویی و دکتر آفاق

- بایبوردی. چاپ اول. تهران: انتشارات بین المللی الهدی.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۰). **با کاروان حله**. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی.
- ۱۰- شجیعی، پوران. (۱۳۷۳). **جهان بینی عطار**. چاپ اول. تهران: مؤسسه نشر ویرایش.
- ۱۱- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۹۲). **زبان شعر در نثر صوفیه**. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.
- ۱۲- عبادیان، محمود. ۱۳۷۹. **انواع ادبی**. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- ۱۳- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۹۴). **الهی‌نامه با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی**. چاپ هفتم. تهران: انتشارات سخن.